

چراغ نوزدهم - سجد شکر

بحث ما در اطراف مسئله مشروعیت، به موضوع مقبولیت رسید. گفتیم که از نگاه طرفداران لیبرالیزم، مشروعیت یک نظام سیاسی مشروط به دو شرط اساسی است: یکی، ایدئولوژیک نبودن آن نظام سیاسی و دوم، مقبولیت نسبی آن در نزد اکثریت مردم. سپس نشان دادیم که هر دو شرط مورد نظر آنها، هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی، با مشکلات لاینحلی روبروست.

در خصوص شرط اول - ایدئولوژیک نبودن - با براهین متعددی ثابت کردیم که برخلاف آنچه که لیبرال‌ها می‌گویند، اساساً محال است بتوان فارغ از هرگونه جهان‌بینی و ایدئولوژی برآمده از آن، درباره مشروعیت سخن گفت. به همین دلیل، حکومت‌های لیبرال هم، مثل همه حکومت‌های دیگر، ایدئولوژی خاص خودشان را دارند که البته - گاه خودآگاه و گاه ناخودآگاه - آن را پنهان می‌کنند.

در خصوص مقبولیت هم، دیدیم که غربی‌ها نه تعریف دقیق و غیرایدئولوژیک از مقبولیت را مطرح می‌کنند و نه ملاک روشنی برای سنجش مقبولیت ارائه می‌دهند. برای دوره تأسیس یک حکومت، اگر ملاک مقبولیت را فراندوم عمومی - یا چیزی مشابه آن - بدانیم، آن وقت باید بگوییم که بسیاری - و شاید همه - حکومت‌های غربی مشروعیت ندارند. چون در دوره تأسیس آنها هیچ فراندوم - یا چیزی مشابه آن - برگزار نشده است. برای دوره استقرار حکومت هم، اگر ملاک را قدرمطلق کسانی بدانیم که در انتخابات دوره‌ای شرکت می‌کنند، باز باید بپذیریم که بخش مهمی از حکومت‌های غربی فاقد مشروعیتند. چون بسیار اتفاق می‌افتد که در کشورهای غربی، قدرمطلق کسانی که در انتخابات شرکت می‌کنند، کم‌تر از نیمی از کسانی هستند که حق رأی دارند.

با این وجود، لیبرال‌ها برای حکومت‌های خود مشروعیت قائلند. چون می‌گویند قدرمطلق شرکت‌کنندگان در انتخابات فقط برای دوره تأسیس است که اهمیت اساسی دارد. در دوره استقرار، همین که انتخابات آزاد دوره‌ای وجود داشته باشد، کفایت.

حالا با این مقدمات، وقت آن رسیده تا ببینیم: حکومتی که امروز در ایران استقرار دارد،

آیا با بحران مشروعیت روبروست؟

برای پاسخ به این سؤال، باید قبل از هرچیز، ملاک‌ها و معیارهای خود را جهت تعیین مشروعیت یک حکومت، مشخص کنیم. **بله! اگر قرار باشد با معیارهای لیبرالی درباره حکومت ایران قضاوت کنیم، اولین موضوعی که مطرح می‌شود اینست که حکومت ایران به جهان‌بینی و ایدئولوژی لیبرالیستی و سکولاریستی وفادار نیست؛ و نه تنها وفادار نیست بلکه با صدای بلند جهان‌بینی خودش را که اسلام است و ایدئولوژی خودش را که از این جهان‌بینی برآمده، به همگان اعلام کرده و گفته که برخلاف حکومت‌های لیبرال که خط قرمزشان دخالت دین در سیاست است، در این حکومت، دخالت نداشتن دین در سیاست، خط قرمز محسوب می‌شود.**

بنابراین، اگر شرط اول لیبرال‌ها را درخصوص مشروعیت، بپذیریم، به‌صراحت باید بگوییم که حکومت ایران - چه در نزد مردمش مقبولیت داشته باشد، چه نداشته باشد - فاقد مشروعیت است. چون دین را در سیاست دخالت می‌دهد. این البته اتهامیست که غربی‌ها سال‌هاست که به ما می‌زنند و امروز ما می‌دانیم که این طرز برخورد غربی‌ها چیزی به‌جز تلاش برای **تحمیل کردن جهان‌بینی و ایدئولوژی پنهان غرب نیست.** [ما در خلال روشن کردن این چراغ‌ها، با صد زبان توضیح دادیم و من آمادگی دارم تا با صد زبان دیگر هم، استدلال بیاورم که] **اگر ایدئولوژی داشتن - فی‌حد ذاته - نشانه فقدان مشروعیت یک حکومت باشد، حکومت‌های لیبرال هم، در واقع امر، ایدئولوژیک هستند؛ پس فاقد مشروعیتند.** از این بالاتر، اگر ایدئولوژی داشتن را نشانه عدم مشروعیت بدانیم، باید بگوییم همه حکومت‌های جهان در سراسر تاریخ فاقد مشروعیتند. چون **ما ثابت کردیم که اساساً بدون داشتن یک جهان‌بینی، که بر پایه آن سعادت انسان تعریف شود، و بدون ایدئولوژی برآمده از آن جهان‌بینی، که راه نیل به سعادت را روشن نماید، منطقی، نه می‌توان درباره مشروعیت و عدم مشروعیت یک حکومت حرف زد و نه حتی می‌توان در این‌باره استدلال کرد که به‌طور کلی، آیا داشتن قانون و حکومت بهتر است یا نداشتن آن.** این استدلالیست که غربی‌ها و لیبرال‌ها، هیچ جوابی برای آن ندارند. چون حرف حساب جواب ندارد!!

به‌صراحت عرض می‌کنم: **اگر تحمیل یک ایدئولوژی به دیگران، خلاف آزادی و خلاف حقوق بشر است، باید گفت این غربی‌ها هستند که سال‌هاست از طرق مختلف می‌کوشند ایدئولوژی خود را بر ما تحمیل نمایند.** **بزرگ‌ترین جرم ما در نگاه لیبرال‌ها اینست که جهان‌بینی**

و ایدئولوژی آنها را قبول نداریم و می‌خواهیم براساس جهان‌بینی و دین خودمان زندگی کنیم؟ همین.

اما بحث موقعی جالب‌تر می‌شود که حکومت ایران را با معیار دوم مشروعیت از نظر لیبرال‌ها - یعنی همان مقبولیت عمومی - مورد سنجش قرار دهیم.

گمان نمی‌کنم کسی فراموشش شده باشد که این حکومت در هنگام تأسیس خود از چه پشتوانه مردمی بی‌نظیری برخوردار بوده و چگونه زیر نظر همه نهادهای بین‌المللی و سازمان‌های جهانی، بیش از ۹۸ درصد مردم در یک فراندوم عمومی به آن رأی دادند. **هرشبهه‌ای - تأکید می‌کنم: هرشبهه‌ای - که برای مقبولیت این حکومت در دوره تأسیس مطرح شود (عن‌قریب درباره دوره پس از تأسیس، یعنی دوره استقرار هم، حرف می‌زنیم) عیناً دامن هر حکومت دیگری را در هرکجای تاریخ، خواهد گرفت.** کدام حکومت را در روی زمین، در کدام برهه تاریخ سراغ دارید که در هنگام تأسیس، مقبولیتش در نزد عموم مردم بیش‌تر از این حکومت باشد؟ آیا کسی فراموش کرده که در سال‌های ۵۶ و ۵۷، **تک‌تک سیاستمداران ایرانی چگونه با هم مسابقه می‌گذاشتند که هرطور شده، خودشان را به محضر امام خمینی - رحمة‌الله‌تعالی‌علیه - برسانند و حمایتشان را از رهبری او اعلام کنند؟**

اغراق نمی‌کنم. واقعا در آن ایام، همه سیاستمداران و نام‌آوران ایرانی، برای ابراز هواداری از امام، مسابقه می‌دادند؛ البته به جز شاه‌ها و سلطنت‌طلب‌ها که آنها هم، از ترس انقلاب مردم، از کشور فرار کرده بودند و معدودی از رفقایشان همچون امیرعباس‌هوییدا و انگشت‌شماری از سران ارتش را از سر ناچاری، تنها گذاشتند تا به دست مردم بیفتند. هرکس در این‌باره تردید دارد، جرأت کند و فقط نام یک سیاستمدار مشهور را بگوید تا با مختصری جستجو، سند تردیدناپذیر ابراز هواداری او نسبت به امام خمینی را در آن ایام، نشانم دهم.

من اجازه می‌خواهم تا در این‌جا فقط یک سند تاریخی را خدمت شما یادآوری کنم که به گمانم پاسخ روشنی باشد برای بسیاری از شبهات بی‌اساسی که برپایه عدم آگاهی برخی از افراد کم‌سن‌وسال از حقایق مسلم تاریخی مطرح می‌شود و طراح اصلی آن هم، معمولاً «شرکت انتشار خبر بریتانیا» (**British Broadcasting Corporation**) است. این سند مربوط است به ماجرای فرار شاه از ایران و همزمان با آن، تشکیل «شورای سلطنت» توسط او.

در این زمینه، توصیه می‌کنم خاطرات ارتشبدعباس قره‌باغی - آخرین رئیس ستاد ارتش شاه - را که خودش نیز یکی از اعضای شورای سلطنت بوده، حتما بخوانید. برای این که بدانید قره‌باغی چه جایگاهی در حکومت شاه داشته، کافیسست بگویم که او در فاصله ۱۴ تا ۲۶ دی ۱۳۵۷ (روز خروج شاه از ایران) هرروز و گاهی روزی دوبار با شاه در کاخ‌نیاوران ملاقات می‌کرده و در روز خروج شاه، کسی بود که همراه با شاپوربختیار - نخست‌وزیر - برای آخرین بار به داخل هواپیمای شاه رفته و با او گفتگو می‌کند. پس از پیروزی انقلاب، قره‌باغی در منزل یکی از دوستانش مخفی شده و پس از ۱۴ ماه اختفا و تغییر محل خود، در نهایت با گذرنامه جعلی به پاریس فرار می‌کند. بنابراین، خیالتان راحت، خاطرات او نمی‌تواند توسط جمهوری اسلامی جعل شده باشد!!

بنابه آنچه که در خاطرات قره‌باغی آمده، شورای سلطنت در حالی تشکیل می‌شود که اغلب ژنرال‌های ارتش شاه، از ترس مردم از کشور گریخته بودند و امام خمینی، بختیار و دولتش را فاقد مشروعیت خوانده بود. در آن شرایط، آخرین راه حلی که به ذهن طرفداران سلطنت رسید تا بلکه مانع تشکیل جمهوری اسلامی شوند، رفتن شاه از کشور و روی کار آوردن نخست‌وزیری با سابقه ملی‌گرایانه بود. بنابراین، طبق اصل چهل و دوم قانون اساسی مشروطه، شاه شاپوربختیار را نخست‌وزیر کرد و شورای سلطنت را تشکیل داد تا بتواند برای مدت نامعلومی - شاید تا همیشه یا دست کم تا زمانی که آمریکا و انگلیس صلاح بدانند (!) - از کشور برود. در اولین جلسه شورای سلطنت، سیدجلال‌الدین تهرانی - مسن‌ترین عضو شورای سلطنت که مردی نسبتاً وجیه بود و سابقه آشنایی دیرینه‌ای هم، با امام خمینی داشت - به اتفاق آراء به ریاست شورای سلطنت انتخاب می‌شود تا بلکه بتواند میان امام خمینی و شورای سلطنت نقش میانجی را ایفا کند. اما فردای آن روز، امام خمینی در اعلامیه‌ای می‌نویسد: «به کسانی که در شورای سلطنتی غیرقانونی، به‌عنوان عضویت داخل شده‌اند اخطار می‌کنم که این عمل، غیرقانونی و دخالت آنان در مقدرات کشور جرم است. بی‌درنگ از این شورا کناره‌گیری کنید، و در صورت تخلف مسئول پیشامدها هستند.» سه روز بعد، سیدجلال تهرانی، طی مأموریتی از جانب شاپوربختیار و به‌عنوان «رئیس شورای سلطنت» رهسپار

پاریس می‌شود تا پیرامون اوضاع و احوال ایران و برنامه‌های آتی شورای سلطنت با امام خمینی گفتگو کند. همزمان با این سفر، **جیمی کارتر** — رئیس‌جمهور آمریکا — ضمن اعلام حمایت رسمی کاخ سفید از **بختیار**، از امام خمینی می‌خواهد تا به **بختیار** فرصت موفقیت دهد. فردای آنروز — یعنی در روز ۲۹ دی — همزمان با اربعین حسینی، **راهپیمایی بسیار گسترده‌ای** صورت می‌گیرد (من — سیدمحمدروحانی که در آن زمان ۱۴ سالم بود — افتخار دارم که در آن راهپیمایی حضور داشته‌ام) و در قطعنامه آن بر لزوم غیرقانونی شناختن سلطنت، خلع شاه، برکناری دولت **بختیار**، استعفای وکلای مجلسین و اعضای شورای سلطنت، و برقراری نظام جمهوری اسلامی تأکید می‌شود. **امام خمینی این راهپیمایی و همچنین دو راهپیمایی تاسوعا و عاشورا را — که در روزهای ۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۵۷ برگزار شد — به‌مثابه همه‌پرسی در مورد تشکیل جمهوری اسلامی اعلام می‌کند.** در روز ۳۰ دی **سیدجلال‌تهرانی** در پاریس رسماً تقاضای ملاقات با امام خمینی را می‌نماید. اما امام دو شرط برای ملاقات با **سیدجلال‌تهرانی** قائل می‌شود: اول، استعفا کردن از شورای سلطنت، و دوم، غیرقانونی اعلام کردن شورای سلطنت. **سیدجلال‌تهرانی — رئیس شورای سلطنت — با یک روز تأخیر تسلیم شرایط امام می‌شود.** یعنی رئیس شورای سلطنت شاه به‌دستور امام خمینی استعفا داده و استعفانامه خود را به این شرح در پاریس منتشر می‌کند:

یکشنبه اول بهمن ماه ۱۳۵۷ هجری شمسی

مطابق با ۲۲ شهر صفرالمظفر ۱۳۹۹ هجری قمری

قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف اینجانب فقط برای حفظ مصالح مملکت و امکان تأمین آرامش احتمالی آن بود. ولی شورای سلطنت به سبب مسافرت اینجانب به پاریس، که برای نیل به هدف اصلی بود، تشکیل نگردید. در این فاصله، اوضاع داخلی ایران سریعاً تغییر یافت. به طوری که برای احترام به افکار عمومی، با توجه به **فتوای حضرت آیت‌الله العظمی خمینی — دامت برکاته — مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا، آنرا غیرقانونی دانسته کناره‌گیری کردیم.**

از خداوند و اجداد طاهرین و ارواح مقدسه اولیاء اسلامی مسئلت دارم که مملکت و ملت مسلمان ایران را در ظل عنایات حضرت امام عصر —

عبداللہ تعالیٰ فرجہ — از هرگزندی مصون داشته و استقلال وطن عزیز ما را محفوظ فرمایند. سید جلال الدین تهرانی

یک روز پس از این استعفا، امام خمینی در پاریس سید جلال الدین تهرانی را به حضور می‌پذیرد. از جزئیات این دیدار اطلاع دقیقی در دست نیست ولی استعفا تهرانی خشم طرفداران شاه را برمی‌انگیزد. متقابلاً در واکنش به اظهارات مخالفین، سید جلال الدین تهرانی مخالفان استعفا خود را «جاهل» می‌خواند. تهرانی پس از دو بار ملاقات با امام خمینی و با اطمینان از عدم امکان موفقیت رژیم سلطنتی در برابر ارادهٔ مردم، دیگر به تهران برنگشته و به جنوب فرانسه می‌رود و به کار علمی مورد علاقه خود یعنی مطالعه در تاریخ نجوم می‌پردازد. او در سال ۱۳۶۶ در ۹۱ سالگی در فرانسه درگذشت.

خوب توجه کردید؟ جایگاه رهبری در میان مردم و مقبولیت بنیانگذار این جمهوری در دوران تأسیس به گونه‌ایست که «رئیس شورای سلطنت» منسوب از جانب پهلوی، با یک اشارهٔ او ناچار به استعفا می‌شود. اما، استعفا رئیس شورای سلطنت به دستور امام خمینی، تنها یک نمونه از هزاران نمونه‌ایست که نشان می‌دهد، در دوران تأسیس جمهوری اسلامی، مقبولیت این حکومت و جایگاه رهبری آن در میان مردم، تا چه میزان بوده است.

بعدها دیدیم که مردم ایران در استقبال از ورود امام خمینی به وطن، چه صحنه‌های بی‌نظیر و حیرت‌انگیزی خلق کردند. همچنین پس از ده سال، با تمام فرازونشیب‌هایی که انقلاب در پی داشت، همه دیدیم که مردم ایران، هنگام وداع با امام خمینی در مراسم خاکسپاری او، چه محشری به پا کردند. حتماً می‌دانید که تشییع امام خمینی، در کتاب گینس به عنوان بزرگ‌ترین و پرشکوه‌ترین خاکسپاری در تمام تاریخ معرفی شده است. اما آنچه در گینس آمده فقط کمیت ظاهری آن مراسم را به یاد می‌آورد. در خصوص پیوند قلبی مردم ایران با امام خمینی بد نیست اشاره‌ای کنم به سخنان میشل فوکو، اندیشمند بسیار مشهور فرانسوی. لابد می‌دانید که فوکو، در دوران انقلاب دوبار — یک‌بار از ۲۵ شهریور تا ۲ مهر ۱۳۵۷ و بار دیگر از ۱۸ تا ۲۴ آبان ۱۳۵۷ — به ایران سفر کرده و در این سفرها، در تهران، قم، و آبادان، با برخی از شخصیت‌های دینی و سیاسی و گروه‌های مختلف اجتماعی، ملاقات نموده است. حاصل این سفرها، مجموعه گزارش‌ها و مقالاتی است که فوکو برای روزنامهٔ مشهور ایتالیایی — کوریره دلا سرا — نوشته است. فوکو دربارهٔ امام خمینی می‌گوید:

شخصیت آیت‌الله‌خمينی پهلو به افسانه می‌زند زیرا هیچ رئیس دولتی و هیچ رهبری حتی با حمایت تمام رسانه‌های دنیا، نمی‌تواند ادعا کند که با مردمش چنین پیوند عاطفی عمیقی دارد.

بله! می‌دانم که میشل فوکو بعدها به خاطر برخی از اتفاقاتی که به‌زعم او خشونت‌بار بوده، انتقاداتی هم، به روند انقلاب ایران داشته است. اما بحث من فعلاً درباره فوکو نیست؛ درباره مقبولیت تردیدناپذیر این جمهوری و رهبری آن، در دوران تأسیس است.

آیا واقعا کسی هست که بخواهد درباره مقبولیت حکومت ما در دوره تأسیس آن، شبهه کند؟ کسانی که انواع شبهه‌ها را درباره این حکومت و دوران تأسیسش مطرح می‌کنند، انگار حواسشان نیست که عین این شبهه‌ها - و بالاتر از آن - برای هر حکومت دیگری در هر زمان دیگری، با شدتی به مراتب بیش‌تر، قابل طرح است. بنابراین، اگر بخواهید مقبولیت این حکومت را در دوران تأسیس خود زیر سؤال ببرید، ناچارید همه حکومت‌های جهان را در سراسر تاریخ، فاقد مشروعیت بدانید.

این از دوره تأسیس؛ اجازه دهید درباره دوره استقرار در چراغ بعدی سخن بگویم.